

بایسته‌های پژوهش در علوم اسلامی*

تلخیص و برداشت آزاد از:

مصاحبه حجّة الاسلام والمسلمین محمّد صادق لاریجانی

به کوشش: ابراهیم علی‌برزی

مقدمه

بحث بایسته‌های پژوهشی به دنبال تعیین اولویت‌های پژوهشی در حوزه دین است تا زمینه‌ها و عرصه‌های پژوهش و اولویت‌های آن را روشن کند. در این مقال، الزامات پژوهشی در حوزه علوم اسلامی مورد نظر است، ناگفته پیداست که پژوهش در این بستر، سمت و سوهای خاصی می‌طلبد و باید از روش‌ها و ابزارهای ویژه بهره‌برد. از لازمه‌های پژوهش در گستره علوم اسلامی برنامه‌های مفید و دراز مدّت است تا بتواند با جمع آوری اطلاعات و بررسی امکانات مادی و معنوی موجود و بالقوه و نقد آنچه در گذشته انجام شده و بررسی مشکلات و نواقص، به دستورالعمل‌های روشن برسد. به هر حال درباره اصل پژوهش نکات کلی وجود دارد که قبل از هر چیز باید به آن‌ها توجه کرد.

نکات کلی در باب پژوهش:

الف - آموزش و پژوهش

آموزش و پژوهش تا حدی در هم تنیده‌اند که نمی‌توان گفت مرز کاملاً دقیقی بین این دو وجود دارد. به علاوه آموزش بدون پژوهش مسلماً نه مفید است و نه مطلوب، ولی به هر حال این را نیز نمی‌توان انکار کرد که مصادیقی از «پژوهش» وجود دارد که در «پژوهش» بودن آن تردید نیست. فرض کنید استادی سال‌ها با شاگردی کار می‌کند و آموزش‌های

لازم را به او می دهد. اگر چه این آموزش به نحوی با پژوهش توأم است؛ ولی زمانی به جایی می رسد که بسیاری از موضوعات را به عهده شاگرد می گذارد تا از طریق پژوهش و تحقیق به آنچه باید، دست یابد. این مصداق مسلم لازم و ملزوم بودن آموزش و پژوهش است.

ب - نهادینه شدن پژوهش

ما در حیطه علوم اسلامی نیاز به طرح های پژوهشی داریم. از جمله اموری که ممکن است در حوزه علوم اسلامی مورد توجه جدی قرار نگرفته باشد یا توجه به آن شخصی بوده، مسأله طرح های پژوهشی است. باید این امر نهادینه شود. هم اکنون پژوهش هایی صورت می گیرد که عمدتاً پژوهش های خودرو و شخصی است؛ یعنی کسی به موضوعی علاقه مند می شود و دنبالش می رود. طبیعی است که در انجام طرح با مشکلاتی مواجه شود و بسیاری اوقات طرح ناقص بماند.

باید اجرای این طرح ها را نهادینه کرد و مراکزی با هیأت های علمی مجرب، محققان جوان را راهنمایی کنند و به کار تحقیقی شان جهت بدهند.

اساتیدی هستند که به طور مثال بیست سال در رشته ای کار کرده اند و مسلماً طرح های بسیاری در ذهن دارند که می توانند تجربیاتشان را به جوانانی که مقدماتی را طی کرده اند منتقل کنند و در مراحل مختلف به لحاظ منابع، نحوه کار و بررسی انتقادی به علاقه مندان پژوهش کمک کنند.

بنابراین قبل از این که حیطه های خود پژوهش معین شود باید به نیاز به طرح های پژوهشی توجه شود. منظور این است که اصل جریان پژوهش نباید صرفاً صورت شخصی و فردی داشته باشد؛ بلکه مراکزی باید به تقسیم کار و نهادینه شدن کمک کنند.

ج - ضرورت استاد راهنما

برای بسیاری از تحقیقات که ممکن است در حال انجام یا در شرف انجام باشد وجود استاد راهنما ضروری است. اساتیدی که در زمینه های پژوهشی تجربه و سابقه های خوبی دارند حداقل پاره ای از وقتشان را برای کارهای تحقیقی کسانی که می خواهند به پژوهش بپردازند اختصاص دهند.

د - تقسیم کار

در حوزه علوم دینی نواحی مختلفی برای کار وجود دارد. پژوهش در زمینه‌هایی که کار عمده صورت نگرفته یک ضرورت است؛ مثل کلام جدید و هرمنوتیک. ولی همین دغدغه و احساس نیاز در حیطه‌های مختلف مشکل ساز است. به دلیل کم بودن توانایی‌های افراد باید به نحوی تقسیم کار صورت گیرد تا نتایج مطلوب‌تری به دست آید. مراکزی هستند که می‌توانند در این تقسیم کار و جهت دهی به پژوهش‌ها نقش مثبتی ایفا کنند. در قم مراکز مختلفی در حال انجام کارهای موازی هستند که اگر هماهنگی صورت بگیرد و تقسیم کار خوبی شود این مشکل برطرف می‌شود و توان این مراکز می‌تواند در گسترش و سرعت بخشیدن به پژوهش‌ها صرف شود.

ه - اطلاع رسانی

از جمله نکات مهمی که در بحث پژوهش به ویژه در حوزه علوم اسلامی باید روی آن سرمایه گذاری شود مسأله اطلاع رسانی است. متأسفانه هم اکنون در خیلی از فعالیت‌ها، محققان از کارهای یک‌دیگر اطلاع درستی ندارند. نفس ظهور و انتشار تحقیقات و پژوهش‌ها از ارکان اساسی ترویج و توسعه علم است. در بعضی از رشته‌های علوم اسلامی ممکن است استادی بحث جدیدی را مطرح کند، تحقیقات علمی خیلی عمیق نیز داشته باشد، اما نتیجه کارش بعد از بیست یا سی سال چاپ شود! یعنی زمانی که ممکن است محقق آن یا اصلاً در حیات نباشد و یا از نظر جسمی در وضعیتی باشد که توان بحث علمی مفید نداشته باشد.

یکی از وظایف عمده‌ای که اکنون برای توسعه پژوهش احساس می‌شود همین اطلاع رسانی در پژوهش و بروز کارهای تحقیقاتی افراد است. از جمله شیوه‌های اطلاع رسانی نیز، وجود مجله‌های تخصصی در حوزه‌های مختلف علوم دینی است که باید به طور جدی به آن پرداخته شود.

البته هم اکنون نیز تعدادی مجلات تخصصی وجود دارد، اما برخی از آن‌ها در سطحی نیستند که انتظار می‌رود، به علاوه هنوز نقد و بررسی در آن‌ها نهادینه نشده است. باید نقد و بررسی آن قدر جا بیفتد که به طور مثال یک دانشمند و محقق وظیفه

خود بدانند به نقد آثار دیگران پردازد و حرف‌های دیگران را مورد توجه قرار دهد. اگر این‌گونه نشود؛ حجاب همزمان بودن، مانع از ایجاد روابط علمی نزدیک و صمیمی بین محققان می‌شود. این نقد و بررسی از ارکان ضروری توسعه در پژوهش است. هر اندازه در این سمت و سو پیش برویم به پیشرفت علوم اسلامی و دینی کمک کرده‌ایم. از جمله روش‌های دیگر اطلاع رسانی، تشکیل سمینارهای علمی کم هزینه است. این امر در زمان حاضر در میان ما مرسوم نیست و این خود، نقص بزرگی است. این سمینارها می‌تواند محل تضارب آرا و افکار مختلف باشد. سمینارهای جدی و علمی، مکان بسیار مناسبی است تا دانشوران و محققان هم عصر با یک دیگر مرادۀ علمی گسترده و منظم داشته باشند و باعث می‌شود تا جوان‌ترها نیز گرایش بیش‌تری به پژوهش پیدا کنند. فرض کنید سمیناری پیرامون یک بحث فلسفی برپا شود چند فیلسوف نیز در آن سمینار آرای خود را عرضه کنند. محققانی هم شرکت کنند و گاهی اشکالاتی را نیز بر مطالب مطرح شده وارد کنند. به این ترتیب برای تحقیقات آینده مسیرهایی پیدا می‌شود. این در تمام جهان معمول است و ما نیز در هر بخش از علوم دینی برای توسعه در پژوهش به چنین کاری نیاز داریم.

اولویت‌های پژوهشی گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهش باید در چه حوزه‌هایی متمرکز شود؟ اولویت در پژوهش چیست؟ قبل از هر چیز باید به این مطلب اشاره کرد که تعیین اولویت‌های پژوهشی یک بحث اجتهادی است. یعنی نظر و دیدگاهی که این جا ارائه می‌شود اگر چه از آن دفاع خواهد شد اما در عین حال یک نظریه است که قابل نقد و بررسی است.

این‌که چه علمی باید در حوزه علوم اسلامی مورد پژوهش قرارگیرد بر چند مؤلفه مبتنی است:

۱- تعیین رسالت:

ابتدا باید بدانیم در زمان حاضر چه رسالتی بر دوش داریم. چه وظایفی در باب بسط، گسترش و تعمیق علوم اسلامی بر عهده داریم. آنچه مسلم است شناخت وظیفه و رسالت، باید‌ها و نباید‌هایی را پیش روی ما قرار می‌دهد و علوم اسلامی به خودی خود ویژگی‌هایی

دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. منطقی بودن، تخصصی بودن، کلی بودن و... از ویژگی‌های علوم اسلامی است و در عین حال نسبت به علوم تجربی کم‌تر دچار تغییر و تحول می‌شود. ضمن این که علوم اسلامی تکرارپذیر هستند. به این معنا که اگر پژوهش معینی در زمینه علوم اسلامی به صورت کامل تبیین شده باشد هر صاحب نظر دیگر - صرف نظر از زمینه فکری خویش - باید بتواند این پژوهش را تکرار و نتایج مشابه کسب کند. پس در مجموع باید رسالت پژوهشگر مشخص شود و ویژگی‌های بخشی که می‌خواهد در آن به پژوهش پردازد را بشناسد که البته هر دو مطلب پس از نقد و بررسی می‌تواند پخته‌تر و دقیق‌تر شود.

۲ - تعیین ارتباط معارف دینی و علوم بشری:

از دیگر مسائلی که در بحث تعیین پژوهش‌های علوم اسلامی مهم است، مسأله ارتباط معارف دینی و معارف بشری است. اگر این مطلب ثابت شود که معارف دینی واقعاً مبتنی بر معارف بشری است و با آن‌ها هماهنگ هستند و هر تحولاتی که در معارف بشری رخ دهد در هر حیطه‌ای، در معارف دینی تأثیر می‌گذارد، برنامه‌های پژوهشی سمت و سوی خاص خواهد گرفت. ولی اگر معتقد شویم که این ادعا درست نیست و معارف دینی خودشان دارای نوعی استقلال هستند، به هر حدی که قابل تصور است، برنامه‌های پژوهشی باید به طور متفاوتی پیش رود.

۳ - عقلانیت در پژوهش:

مسأله عقلانیت در پژوهش شاید در نگاه نخست قدری جدید و نامأنوس به نظر آید. ولی مسلماً اصل مفهوم و اصل ایده، مفهوم ایده‌ای است که تقریباً همه محققان با آن آشنایی دارند و امروز، بحث مهمی است. تلاش‌هایی در حال انجام است که بگویند همه علوم به هم مرتبط هستند و امکان ارتباط بین همه معارف وجود دارد و از این بحث نتیجه می‌گیرند که به طور مثال باید حوزویان در تمام علوم که بشر در آن کار می‌کند خود را درگیر کنند. هر چند به لحاظ عملی هیچ تصویر معقولی برای نظریه‌شان ارائه نمی‌دهند. ولی به هر حال معتقدند معارفی که عالمان با مراجعه به کتاب و سنت به دست

می آورند متناسب با معارف عصری آن هاست، اگر در علوم مجتهد باشند اجتهادشان در این جا هم سرایت می کند. اگر مقلد باشند این جا هم مقلد خواهند بود.

این ادعا نادرست است اما سخن این است که صرف امکان ارتباط یاحتی وجود ارتباط بین معارف کافی نیست تا ما را موظف کند در آن حیطه ها به پژوهش بپردازیم. یعنی مسأله پژوهش، خود نیازمند نوعی عقلانیت است یعنی باید ابتدا معیار عقلانیت را به دست آورد که چه پژوهشی معقول است؟ چه کسی گفته هر امکان ارتباطی، پژوهش را معقول می سازد؟ اگر به طور مثال بگویند در چین، چاهی وجود دارد که در آن مرتاضی هست از معارف ما اطلاع دارد و ممکن است در کسب معارف شما را یاری کند، آیا به صرف این امکان که هیچ دلیل واضح و قابل توجه ندارد باید دنبال آن برویم؟ عقلانیت و معقول بودن پژوهش، امری است که باید به طور جدی مورد توجه قرار گیرد. چون پژوهش یک کار است و در آن باید معیارهای عقل عملی را به کار برد. مانند همان چیزی که عالمان در عقلایی بودن تفحص و بررسی در مقام به دست آوردن احکام و یافتن روایات تفحص به آن توجه کرده اند.

مهم تر این که اگر شما ارتباطی را بیابید و بدانید که ارتباط قطعی بین معارف دینی و معارف دیگر وجود دارد، مسأله مهم این است که آیا اعتماد به این ارتباط مورد قبول دین هست یا نه؟ ما به دینی سرسپرده ایم. چه اشکالی دارد که این دین به ما بگوید مثلاً اگر علم جفر بخوانی در فلان شاخه دین می توانی قدرت استدلال پیدا کنی یا این که بگوید استدلال در دین از طریق علم جفر مردود است. این کاملاً معقول است. بنابر این هم باید نظریه ای در باب ارتباط معارف بیابیم چون بعضی وجوه آن در پژوهش تأثیر می گذارد؛ و هم باید روشن کنیم که از چه عقلانیتی در جست جو و بررسی دفاع می کنیم و چه عقلانیتی را قبول داریم. آیا معتقدیم مطلق امکان ارتباط کافی است، که در این صورت سمت و سوی پژوهش و نیز حیطه های آن شکل خاصی خواهد گرفت و اگر بگوییم چنین امکان ارتباطی برای پژوهش کافی نیست، طبعاً در جهت گیری های پژوهشی و هم در حیطه آن تفاوت های اساسی به وجود خواهد آمد.

دیدگاه‌ها دربارهٔ ارتباط معارف دینی و معارف بشری:

از آن جا که تشخیص دایرهٔ پژوهش متوقف بر شناخت این ارتباط است، به سه نظریه مطرح در این باب اشاره می‌کنیم:

الف - نظریهٔ اول، نسبیّت‌گرایی مطلق است که در امثال «قبض و بسط» طرح شده و از آن دفاع می‌شود و ریشهٔ آن در پاره‌ای بحث‌های فیلسوفان و نیز هرمنوتیک غربی است. اینان معتقدند تمام معارف به هم مربوط هستند. از آن طرف هم ادعا می‌کنند که معارف دینی وابسته به معارف بشری دیگر است نه عکس آن. والا صرف ارتباط، لازم نمی‌آورد که فقط علمای دین سراغ معارف بشری بروند. چرا در علوم بشری برای روشن شدن مباحثشان سراغ علوم دینی نمی‌روند؟

قائلین این نظریه جواب می‌دهند که معارف دینی مصرف‌کننده‌اند، ولی معارف بشری مستقل‌اند؛ از این رو به لحاظ علمی توصیه می‌کنند که هرچه می‌توانید ذهنتان را از معارف بشری پُر کنید، مقتضای این نظریه آن است که در مقام پژوهش باید در همهٔ حیطه‌ها، حتی ریاضیات و فیزیک و شیمی هم کار کرد. مبنای نظری این عقیده نادرست به نظر می‌آید. زیرا اگر ارتباط این‌چنینی بین علوم و معارف بشری وجود دارد چرا ریاضی‌دان‌ها فقه نمی‌خوانند. این ادعا که معارف دینی مبتنی بر معارف دیگر و به قول این گروه، مصرف‌کننده‌اند و علوم دیگر تولیدکننده، ادعای غلطی است. چون تولیدکنندگی و مصرف‌کنندگی علوم حیثی است. یعنی علوم دینی از یک حیث و جهت مصرف‌کننده‌اند و از جهت دیگر تولیدکننده. قائلین این نظریه فراموش کرده‌اند که معارف دینی، متکی به وحی است و ما از طریق وحی که همانند گنجی عظیم است می‌خواهیم معارفی را کشف کنیم، نه این که می‌خواهیم با تجربهٔ خودمان جلو برویم. علوم دینی با اتکا به وحی ممکن است مولّد نظریه‌هایی در حیطهٔ علوم، تاریخ، فلسفه و... باشند.

ب - نظریهٔ افراطی دیگری که در مقابل نظریهٔ اول وجود دارد این است که: علوم دینی حصار کاملاً حصین و محکمی دارند و هیچ رابطه‌ای با علوم بشری برقرار نمی‌کنند و در هم تأثیر ندارند. برای همین، علوم بشری حتی معارف عقلی محض مثل فلسفه و کلام

... را نباید با وحی و دین مرتبط ساخت. این نظریه هم دارای دلیل متقنی نیست.

ج - نظریه سوم، شیوه‌ای معتدل‌تر و میانه نسبت به دو نظریه اول است و آن «ارتباط کانالیزه میان معارف بشری و معارف دینی» است.

می‌توان ادعا کرد معارف دینی در عین حال که برای خود استقلال دارد، از کانال‌های خاصی با معارف بیرونی دیگر مرتبط است و این ارتباط نیز دو طرف است؛ یعنی هم معارف دینی می‌تواند در آن تأثیر بگذارد و هم آن‌ها در معارف دینی. اما سؤال این است که این کانال‌های ارتباطی کدامند؟ مثلاً فقه از چه کانال‌هایی به فلسفه مرتبط است؟ اول تئوری وجود ارتباط بین معارف بشری و معارف دینی پذیرفتنی است و اما پاسخ به این که کانال‌های ارتباطی کدام است به عهده صاحب نظران و علما است و از کارهایی که باید از درون علم انجام داد این که وجود کانال‌ها بررسی شود.

در بحث عقلانیت در پژوهش گفتنی است که صرف امکان ارتباط بین معارف برای پژوهش کافی نیست. پژوهش، مصرف کردن بخشی از سرمایه عظیم عمر را می‌طلبد و نباید دنبال هر احتمال رفت. شاید در طول تاریخ کسانی بوده‌اند که به دنبال یک احتمال رفته‌اند و گاهی به کشف تازه‌ای رسیده‌اند. اما اکنون بحث درباره برنامه پژوهشی است. در چنین مقامی نمی‌توانیم توصیه کنیم که محققان به دنبال هر احتمال بعید غیر عقلانی بروند. باید برنامه پژوهشی معقول باشد.

«مباحث مورد توجه در پژوهش‌های علوم اسلامی»

بعضی معتقدند علوم اسلامی فقط فقه و اصول را شامل می‌شود. دو سؤال مطرح است. یکی این که در همین اصول و فقه چه کارهای جدیدی می‌توان انجام داد؟ و دیگر این که رشته‌ها و زمینه‌های دیگر برای پژوهش و تحقیق کدام است؟

روشن است که ما هیچ دلیلی بر محدود کردن دایره پژوهش به فقه و اصول نداریم. به یقین تفسیر، اخلاق، علوم اجتماعی و امثال آن، عرصه‌های معقول و لازمی است که باید در آن‌ها وارد شد. هر چند گروهی «روان‌شناسی اسلامی» یا «فلسفه اسلامی» را نادرست می‌دانند و می‌گویند پسوند اسلامی در این گونه مباحث غلط است؛ چون

اسلام یک تفسیر و قرائت ندارد که گفته شود چه نظریه‌ای درباره فلسفه یا روان‌شناسی دارد. این‌ها فهم‌های ما از اسلام است.

این نظر نادرست است و ریشه آن در «نسبی‌گرایی» است. نسبی‌گرایی نادرست است. ما همان‌طور که حرف همدیگر را می‌فهمیم و یک فهم حجت داریم، به همین معیار در کتاب و سنت فهم‌های حجت و فهم‌های عقلایی داریم که عقلا در محاورات به عهده همدیگر می‌گذارند. پس اگر صحبت از فلسفه اسلامی می‌کنیم مقصود آن مدعیات فلسفی است که از متن کتاب و سنت به نحو حجت استنباط می‌شود.

در باب مباحث مورد نظر در پژوهش به‌طور مثال می‌توان نظر اسلام را در باب وجود خدا، توحید، ارث، نکاح، قضا، دین و... پرسید که نظر اسلام راجع به این امور چیست؟ این کاملاً معقول است.

بنابراین می‌توانیم بگوییم امکان این‌که روان‌شناسی اسلامی داشته باشیم وجود دارد. از این باب که اسلام می‌تواند در حیطه مدعیات روان‌شناختی سخن داشته باشد. اسلام می‌تواند به شکل مبنایی راجع به حقیقت انسان، روح انسان، مراتب وجود انسان و نیت‌های انسان سخن داشته باشد و این‌ها همان چیزهایی است که در روان‌شناسی به آن اتکا می‌شود. «الوین پلاتینجا» که از فیلسوفان و متکلمان مسیحی معاصر است در مقاله‌ای به فیلسوفان مسیحی توصیه می‌کند که ما باید برنامه پژوهشی داشته باشیم، تا بدانیم چه مبانی‌ای در اخلاق و رشته‌های دیگر اتخاذ کنیم و چگونه با یک نگاه دینی وارد عرصه‌ها شویم؛ یعنی نه این‌که بحث دینی کنیم، بلکه بگوییم که ما به لحاظ دینی از تئوری شناخت دفاع کنیم. یعنی را همان را از اول با کسی که در باب شناخت به‌طور کلی نسبی‌گرا است مشخص کنیم. ما متدین هستیم و می‌توانیم بگوییم دین ما شناخت رئالیستی را قبول دارد.

منظور «پلاتینجا» این است که روی این نظر - نظریه شناخت - سرمایه‌گذاری فلسفی کنیم، نه این‌که در مقام استناد به دین استناد کنیم. بلکه تلاش شود آرای فلسفی و کلامی که به نحوی دین بر آن مبتنی است یا مورد پذیرش دین است باز یافته شود و روی آن کار فلسفی شود. به نظر می‌رسد روان‌شناسی اسلام به این معنا کاملاً درست است. اگر این‌گونه باشد باید کارهای مهمی به عنوان برنامه‌های پژوهشی راه‌اندازی کرد. پس به لحاظ مصادیق در همه این حیطه‌ها می‌توان کار کرد.

در خود اصول و فقه نیز کارهای جدید می‌توان انجام داد. می‌توان از جهات مختلف اصول را منظم‌تر کرد و مطالبی به آن افزود تا کارا تر شود. به عنوان مثال بحث‌های تفسیر متون و هرمنوتیک به گونه‌ای به علم اصول راه پیدا کنند، چون نتایجی که از آن بدست می‌آید در باب معارف دینی خیلی مبنایی و حتی به خود علم اصول هم می‌تواند حاکم باشد. مثل بحث اعتباریات یا آرای کلی در باب زبان و معنا و تفهیم و تفاهم و بحث‌های کلی هر منوتیکی و بحث‌های کلی عقل عملی و حسن و قبح‌ها و بایدها و نبایدها.

در فقه هم چه بسا وارد کردن بعضی بحث‌های حقوقی مؤثر باشد. می‌توان کارهای کلان‌تر در فقه کرد. مثلاً بحث عدالت می‌تواند در فقه وارد شود. اگر این بحث‌ها صورت بگیرد در فقه نیز نواحی جدیدی برای کار پژوهشی به وجود خواهد آمد که بسیاری از آن‌ها می‌تواند موضوعات جدید باشد.

ویژگی‌های پژوهش

پژوهش‌های معارف دینی به‌طور طبیعی ویژگی‌های خاصی نسبت به سایر پژوهش‌ها دارد. که از آن جمله آراستگی پژوهشگر به صفت «اخلاص» است. چون یکی از وجوه تمایز معارف اسلامی با معارف دیگر این است که جنبه تقدس دارد و محققن باید به‌عنوان یک کار مقدس به پژوهش در این حوزه بپردازد. در حالی که مراکز علمی دیگر به علوم بشری نگاه ابزاری دارند. علمای ما نگاه ابزاری به علوم دینی را یک آفت می‌دانسته‌اند و می‌دانند. ویژگی دیگر این پژوهش این است که باید توجه اصلی به معارف دینی باشد. ممکن است کسانی بگویند باید در تمام علوم از جمله علوم تجربی و فیزیک و شیمی و... کار کرد. ولی این نظریه به لحاظ پژوهشی خطاست. چون رسالت اولیه در پژوهش در معارف اسلامی ایجاب می‌کند اولویت‌ها را مراعات کنیم. این اولویت‌ها مرکز دایره هستند. علوم همانند اصول، فقه، تفسیر، اخلاق، کلام، فلسفه اسلامی و... مرکز دایره هستند. بعد از پژوهش در مرکز دایره باید به اندازه‌ی توان و نیرو به طرف محیط دایره حرکت کرد. باید تأکید کرد با یسته‌های پژوهشی در حوزه علوم اسلامی، کلام، اصول، فقه، فلسفه، علوم اجتماعی و انسانی است.